

چشم انداز آزادگی و ادب اعتراض در شعر فارسی

علی محمد پشت دار*

چکیده

«ادب اعتراض» یا «ادب ستیز» به آن دسته از آثار ادبی (نظم یا نثر) در ادبیات جهان اطلاق می‌شود که به نوعی روح انتقاد یا اعتراض یا مقاومت شاعر یا نویسنده را در برابر عوامل تحمیلی اجتماعی و سیاسی حاکم منعکس کرده است. سرنخ این نوع از ادب در آثار فارسی گویان در نوع کلاسیک به تصوف و اخلاق و حماسه و هجو و هزل برمی‌گردد. شاید هزل از میان انواع ادب عرصه بیشتری برای ارضای روح انتقادی و طنزآمیز ایرانی در طول هزار سال عمر زبان فارسی دری داشته است. آغازگران ادب اعتراض در حوزه نظم به طور برجسته در قرون سوم تا پنجم ناصر خسرو و سنایی غزنوی هستند. سنایی نیز در این عرصه اجتماعی تر و اصلاح طلبانه تر به میدان آمد و مسیر اصالت شعر و شاعری ممدوح را بنیادی استوار نهاد که در ذهن و زبان شاعران بزرگ بعدی بی اغراق تا امروز تاثیراتی آشکار و ارزشمند به جای گذاشت. پس از این دو شاعران فرهیخته ای چون نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، عطار نیشابوری، جلال الدین محمد بلخی، سیف الدین فرغانی، سعدی (در زهد و پند)، خواجو، حافظ، جامی، صائب، ... ملک الشعرا بهار تا امروز اکثر گویندگان پارسی گو، ستودنی‌ها را ستوده‌اند و ناشایست‌ها را در اشعار خود تقبیح کرده‌اند؛ یعنی عناصر ارزشمندی چون عدالت، شجاعت، عفت و دینداری و خردورزی و آزادی و انسان دوستی را از سویی ستایش کرده‌اند و از سویی هرگونه ناراستی و نادرستی و بی‌عدالتی و ظلم و ستم و فسق و فجور را تقبیح کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: آزادگی، ادب اعتراض، شعر فارسی، شاعران پارسی گو.



1- ادب اعتراض چیست؟

ترکیب «ادب اعتراض» که تقریباً با مترادفاتی چون «ادب مقاومت» یا «ادبیات زیرزمینی» یا «ادب شورش» یا «ادب ستیز» در برابر «ادب سازش» در آثار ادب پژوهان و فرهنگ‌ها به تصریح از آن یاد شده است، از آن انواع ادبی نیست که در تقسیم‌بندی کلاسیک موضوعات شعر و ادب فارسی از آن یاد شده باشد؛ بلکه به نظر می‌رسد این نوع از ادب (نظم، نثر) از میان آثار گویندگان و نویسندگان پارسی‌گو به آن دسته از سروده‌ها و نوشته‌ها اطلاق می‌شود که به نوعی روح انتقاد یا اعتراض یا مقاومت شاعر یا نویسنده را در برابر عوامل تحمیلی اجتماعی و سیاسی حاکم منعکس کرده است.

در فرهنگ اصطلاحات چاپ و نشر زیر این عنوان آورده است «ادبیات اعتراض (protest literatur)»: ادبیاتی که هدف از انتشار آنها اعتراض نسبت به چیزی، معمولاً اعتراض به اوضاع سیاسی است (پورممتاز، 1372: 359)

این مسأله خاص شعر و ادب زبان فارسی نیست بلکه بخش عظیمی از شاهکارهای شعر جهان، شعر «اعتراض» است: شعر خیام اعتراض است به

کارگاه خلقت «جامی است که عقل آفرین می زندش» شعر حافظ اعتراض است به کارگاه خلقت و کار محتسب نیز «محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد» شعر سنایی نیز در قلمرو «زهد و مثل» غالباً شعر اعتراض است و این اعتراض لحنی درشت و ستیهنده دارد. (شفیعی کدکنی، 1380: 39)

سرنخ این نوع از ادب را در تقسیم بندی کلاسیک انواع شعر فارسی می توان یافت. متقدمان، شعر (=ادب) را براساس موضوع و محتوا به انواع 16 گانه زیر تقسیم کرده اند: مدح، رثا، وصف، تصوف، اخلاقی، فلسفی، روایی، غزل، خمیازه، مناظره، حسب حال، حماسه و مفاخره، شکوی و شکایت، اعتذار (= سوگندنامه ها)، هجا و هزل و مطایبه، لغز و معما.

2- مبانی اندیشگی ادب اعتراض

از میان انواع مضمون شعر و ادب در زبان فارسی می توان گفت که ادب اعتراض بیشتر وام دار موضوعات آموزه های دینی، تصوف، اخلاق، حماسه، هجا و هزل بوده است.

2- 1 دین

دین مبین اسلام و دستوره های اجتماعی و اخلاقی آن در متن قرآن کریم از سرچشمه های اصلی تولا و تبرا یا به عبارتی جاذبه و دافعه یا رذایل و فضایل یا معروفها و منکرات در رفتار و گفتار هر مسلمان است. هر مسلمان عامل به دستوره های قرآن و مجری عملی سیره نبوی (ص) به تربیت و اخلاقی هدایت می شود که ظاهراً و باطناً از آنچه خدا در قرآن حمایت کرده پیروی می کند و از آنچه حق نهی فرموده، دوری می جوید. اگر مسلمانی در نماز آیه «ایاک نعبد» بر زبان جاری می کند، در عمل هم باید از هرچه غیر اوست طمع کمک ببرد و فقط از او استمداد بکند.

اصل ایمان به یگانگی خداوند (= توحید) اصلی قرآنی است که مبنای اخلاق و ادب هر مسلمان است اصل توحید در سوره حمد و حرکات و اذکار نماز جاری و

ساری است؛ سنگ بنای اخلاق اسلامی هر مسلمان همین توحید و ایمان به یگانگی خداست در همه امور و در همه احوال و در همه جا. آیات اخلاقی بسیاری در قرآن مبنای تربیت اسلامی و زهد و عرفان قرار گرفته است.

اجمالاً می توان نتیجه گرفت که اصول و مبانی اخلاقی و تربیتی نشأت یافته از قرآن پایه و مایه ای برای تولد مضامینی در اشعار شاعران و ادیبان مسلمان شده که از زاویه ای می توان به آن «ادب اعتراض» گفت: اعتراض به آنچه غیرخداست (ولا الضالّین) و حمایت و نکو داشت (أنعمت علیهم).

۲-۲- تصوف

ادب و آداب صوفیانه از همان زمان نشو و نما در ایران از کوفه و بصره تا بلخ و بخارا آموزه هایی انسانی و اسلامی در میان اهل تصوف و به تبع آنها در میان مردم رواج داد که استغنای روحی و خوار شمردن دنیا و زخارف آن برجسته ترین این روحيات بود، نگاه عمیق به دنیا و مافیها و باور داشتن این که هر ظاهری را باطنی است، توکل در امور زندگی، صبر پیشه کردن، و... همه عناصری است که به هر حال از زهد اسلامی سرچشمه گرفته و در میان متصوفه از مبانی تربیت به شمار می رفت.

۲-۳- اخلاق

مبانی اخلاقی خواه مبتنی بر فضائل چهارگانه (حکمت و شجاعت و عفت و عدالت) برگرفته از آثار ارسطو باشد، خواه مبانی اخلاقی برگرفته از دستورهای اخلاقی قرآن و سیره نبوی (ص) باشد در هر حال تاثیر آموزه های اخلاقی حکما و عالمان دینی و مفسران و مبلغان و دین دارانی چون امام فخر رازی، امام محمد غزالی و نشر و آثار و تالیفات ایشان در ذهن و زبان مردم این مرز و بوم آثار غیر قابل انکار برجای گذاشته است.

۲-۴- حماسه

نوع ادبی حماسه با موضوع شرح پهلوانی ها و شکست و پیروزی های یک قوم، به طور مشخص برای ما ایرانیان در اثری سترگ و ماندگار چون شاهنامه فردوسی ظهور و بروز یافته است.

شاهنامه و شخصیت فردوسی همواره برای ما ایرانیان نماد استقامت، پایداری، افتخار و استقلال در ذهن و عین بوده است، عنصر حماسه در زبان فردوسی یعنی روح آزادی و عزت نفس، مبارزه با ظلم و فساد، حمایت از مظلوم، فتوت، عیاری، قلندری.... همه این مضامین در شاهنامه فردوسی درخور توجه و تأمل است. رواج شاهنامه در طول هزار سال در میان ایرانیان یعنی در حقیقت رواج همه صفات و ویژگی های فوق الذکر در ذهن و زبان ایرانی.

۲-۵- هجا و هزل

از میان انواع ادب، این نوع شاید عرصه گسترده تری برای ارضای روح انتقادی و طنز آمیز ایرانی در هزار سال گذشته بوده است. «روشن است که شوخ طبعان و مسخرگان نه احمق بوده اند و نه طبعاً تند خوی و دشنام گوی، بلکه بر عکس، غالب آنها مردمانی حساس و لطیف ذوق و نکته سنج و فرهیخته بوده اند که با دیدن پریشانی و ناهنجاری اجتماع و ضعف اخلاقی مهتران، خشم و غضب خود را در آثار خویش منعکس می ساخته اند (حلبی، 1360:11) رفتار هجا و هزل که صورت مبالغه آمیز طنز است، اولاً از روحی مستغنی و متکی به خود سرچشمه می گیرد، یعنی آن که حرکت و رفتار دیگری را با آهنگی طنز آمیز یا هجو آمیز و بعضاً هزل گونه پاسخ می گوید، فردی است با اعتماد به نفس و مطمئن از خود و دلگرم به استواری مرام و مسلک خویش. ثانیاً حرکت طنز و هزل و هجا از روحیه ای شاد سرچشمه می گیرد؛ اگر مبالغه نباشد قوم ایرانی، قومی شاد و طنزناست و در طول تاریخ حتی در مواردی که مبتلا به بلایای انسانی و طبیعی بوده، از خود روحیه ای شاد و با اعتماد به نفس و مستقل نشان داده است. عناصر ارزشمند دعوت به شادی



در آثار ادب فارسی آن قدر زیاد است که خود می تواند موضوع اثری مستقل گردد؛

- بیا تا جهان را به بد نسپریم (فردوسی)
- شاد زی با سیاه چشمان شاد (رودکی)
- شاد باش ای عشق خوش سودای ما (مولانا - مثنوی)
- میا بی دف به گور من برادر که در بزم خدا غمگین نشاید (غزلیات شمس)

کنونت که امکان گفتار هست بگو ای برادر به لطف و خوشی
(سعدی - گلستان)

روی خوش و آواز خوش دارند هر یک لذتی بنگر که لذت چون بود محبوب خوش آواز را
(سعدی - غزلیات)

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا
(حافظ)

هنگام تنگدستی درعیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را
(حافظ)

ساقیا برخیز و در ده جام را خاک بر سرکن غم ایام را
(حافظ)

بر چهره گل شبنم نوروز خوشست در صحن و چمن روی دلفروز خوشست
از دی که گذشت هرچه گویی خوش نیست خوش باش زدی مگو که امروز خوشست
(خیام)

داشتن دو ویژگی اعتماد به نفس و شادمانگی که خود هر دو محصول آگاهی و دانایی است، به شخص یا به قوم این شهامت را می دهد تا نسبت به ناراستی و نادرستی در امری یا سخنی از کسی یا کسانی، زبان به انتقاد بگشاید و در پاسخ به آن حرکت و سخن نابجا به طور مستقیم یا غیر مستقیم نادرستی و انحراف عامل را به او گوشزد نماید. روح انتقادی و طنز آمیز قوم ایرانی، در خلق این نوع از ادب تاثیر بسزایی داشته است.



ایرانیان در تاریخ تمدن طولانی خود - همراه با حواث تلخ و شیرین آسمانی و زمینی - چند ویژگی خاص پیدا کرده اند از جمله: هوشمند، معنی یاب، صاحب‌دل، نقاد، موشکاف و دلی شاعر و روحی حساس و حالتی رندانه و زرننگ و شوخ طبع و گاه هفت خط..

«این قوم گاه در رهگذر تاریخ کهنش با مضحک‌ترین اشکال و به دست احمق‌ترین اشخاص گرفتار بوده است، این ملت نکته‌سنج و صاحب‌دل با خوش‌سخنی که در شرایط اختناق بر حاکمان وقت دستی نداشته و زبانش نیز یارای سخن گفتن آزاد و صریح نبوده، و مجال فریادی هم نداشته، خواه و ناخواه با روحیه‌ای لطیف و هوش تیز در تنها جولانگاه ممکن اظهار نظر کرده و خودی نشان داده است؛ در این میدان بوده که در لطیفه ساختن و ظریفه پرداختن و خرده‌گیری‌های موشکافانه و نکته‌سنجی‌های زیرکانه و پوشیده‌تاختن و پنهان‌گفتن و رندانه‌دست‌انداختن و کنایه و ابهام و ابهام و مجاز و استعاره و دم‌شبیبه به مدح و مدح‌شبیبه به ذم، عقده‌گشایی کرده است. گاه حال را به گذشته برده و حسابش را رسیده و گذشته را به حال کشانده و در پس تعبیرات و توجیهاات و پرسوناژهای آن از تیررس «حالین» مخفی شده و در سنگر دین و تاریخ و قصه و اسطوره و عرفان و تصوف و زهد و انزوا به کمین نشسته و از پشت پرده‌های رنگارنگ شعر و شوخی و ضرب‌المثل و معانی و بیان و صنایع لفظی و معنوی بدیع بی‌شمار به سوی حریف به ظاهر مسلط تیراندازی کرده و با هزاران «لطایف الحیل» دیگر به روحیه‌ای زیبا دست یافته و فرهنگی سرشار از لطافت و طنز و هزل و هجا و نقد ساخته به طوری که هم توانسته سخن و حرف دل خود بر زبان آورد و آن را در دل عقده نکند و هم حریف را سر جای خود نشانده است. (شریعتی 1379: 306 - 305، نقل به مضمون) سعدی (ف: 610) با یکی از همین شگردهای زبانی (خطاب به خود) گوید:

به راه تکلف مرو سعديا اگر صدق داری بیار و بیا
چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قول ارسلان
مگو پای عزت بر افلاک نه بگو روی اخلاص بر خاک نه
(بوستان: 64)

3- ادب اعتراض از آغاز فارسی دری

زبان فارسی دری از وقتی در آثار مکتوب قرن سوم و چهارم هجری به کار گرفته شد، در میان تحصیل کرده های (شاعران، نویسندگان، عالمان دینی، فلاسفه و...) ایرانی تا حدود زیادی از حیث محتوا متأثر از زبان عربی بود، بویژه شاعرانی که پس از آشنایی طولانی با دیوان اشعار عرب جاهلی و اسلامی، در همان قوالب و اسالیب اشعار عربی شعر فارسی دری سروده بودند، بدیهی است که در این رهگذر هم در شکل و ساخت شعر و هم در محتوا از اشعار شاعران عرب متأثر شده باشند.

پارسی گویان نخستین از مضمون های «مدح» و «وصف»، «اخلاق»، «زهد»، «هجا» و «هزل» با اتکا بر آموزه های قرآنی و سخنان پیامبر (ص) و فرهنگ ایرانی، دیگر به وصف صوری مظاهر طبیعت و ممدوح حاکم پرداختند، بلکه صلاح در آن دیدند که مظاهر ارزشمند اخلاقی و سجایای انسانی چون آزادگی، عزت، زهد و... را بستایند. از زهد و هجا به عنوان وسیله ای برای تقبیح دنیا پرستان ستمگر و نیش خندزدن به ایشان سود جستند و اسالیب امر و نهی و تحذیر و... قرآنی را به منظور اصلاح کجروی ها و ناراستی های سیاسی و اجتماعی در بیان خود وارد کردند. از اینجاست که «ادب اعتراض» بر پایه همان انواع ادب رسمی با فرهیختگی ادبا و شاعران و اندیشمندان ایرانی شکل گرفت.

با استناد به مطالب بالا، همه اندیشمندان ایرانی در ظهور این نوع ادبی در زبان فارسی سهمیم بوده اند، اما آن دسته از شاعران و نویسندگانی که به صراحت آثاری در «ادب اعتراض» آفریده اند، بی شک سهم بیشتری در طلایه داری این هنر داشته اند.

در قرنهای پنجم و ششم به طور برجسته ناصر خسرو و سنایی غزنوی برجستگی بیشتری دارند. اتفاقاً این دو سراینده از یک سرزمین بوده اند و تقریباً شرایط آموزشی و شغلی مشترکی داشته اند: اما یکی در دربار غزنویان و سلاجقه رشد کرده و دیگری یعنی سنایی در عهد سلاجقه به طور اخص بالیده است. این دو تن مضامین اشعار اخلاقی و شرعی را گرفتند و به تبلیغ آزادی و آزادگی و تقبیح رذایل اخلاقی و انتقاد از ناراستی ها و نادرستی پرداختند. به تعبیر قرآن «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» (احزاب: 39). افرادی چون ناصر خسرو و سنایی قطعاً از طرز برخورد پیامبر (ص) با شاعران عصر خبر داشتند و اخبار و احادیث مربوط به این بخش را دیده و شنیده بودند، سخنی چون «شعر شما همچون تیر بر دشمنان کارگر است» که از پیامبر (ص) روایت شده است. (شهیدی، 1365، ص 189) یا سخنی چون «وَإِنَّ لِلَّهِ كُنُوزًا تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحُهَا السِّنَةُ الشُّعْرَاءُ» یا «الشُّعْرَاءُ أُمَرَاءُ الْكَلَامِ» (شهیدی، همان: 109) و «إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةً» (فروزانفر، 1399: 24) این مضامین در روح و اندیشه اصلاح طلبانی چون ناصر خسرو جایگیر می شود که: من آنم که در پای خوکان نیزم مر این قیمتی دُر لفظ دری را (دیوان ق/ 64 ب 32)

یا آنجا که سنایی فرموده است:

بامداد «ایاک نعبد» گفته ای در فرض حق چاشتگه خود را مکن در خلعت و نی حقیر (شفیعی کدکنی، 1382: 152)

ایشان با اعتقاد به آموزه های قرآنی و سخنان پیامبر (ص) و روحیات مثبت انسانی خود، در برابر شاعران مداح و شعر فروش که ارزش سخن و سخنوری را نادیده گرفته بودند و دانش و بینش خود را در مسیر تکدی و در یوزگی به کار آورده بودند، مقاومت نشان دادند و آنها را از ادامه این مسیر بازداشتند و خود نیز به تقبیح و نکوهش هرگونه ظلم و ناروایی و نامردمی پرداختند.



ناصر خسرو (394-481 هـ ق) از جمله آغازگران این نوع «ادب» در عرصه شعر فارسی است. وی که عقاید خود را در شعر و شاعری به جدّ منظور نظر داشت و حاضر نبود برای کسب معاش «شعر و شاعری» را که ارزش آسمانی داشت نثار هر دون و ظالم مفتون به شراب و کباب و رباب بنماید، مسیر شعر و شاعری را تغییر داد و خود در این راه تا پایان عمر استوار و مصمم پیش رفت. آنجا که فرموده است:

- اکراه از سرودن شعر و پیام در باری (= درگاهی)

حکمت بشنوز حجّت ایراک او هرگز ندهد پیام درگاهی
(دیوان ق 47 ب 22)

- حکیم واقعی کیست؟

حکیم آنست کوازش شاه ندیشد، نه آن نادان که شه را شعر گوید تا مگر چیزیش فرماید
(دیوان ق 19 ب 20)

- فضل و ادب و صاحبان آن دریوزه شده اند:

چاکر نان پاره گشت فضل و ادب علم به مکر و به زرق معجون شد
خاک خراسان چو بود جای ادب معدن دیوان ناکس اکنون شد
(ق 37 ب 6، 16)

- ای شعر فروشان خراسان

ای شعر فروشان خراسان بشناسید این ژرف سخنهای مرا گر شعرا بید
یکتا نشود حکمت مر طبع شما را تا از طمع مال شما پشت دو تایید
(ق 213 ب 14-16)

- اکراه از فرمانبری شاهان و پرهیز از خوشگذرانی

سرم زیر فرمان شاهی نیارد نه تختی نه گاهی نه رودی نه جامی
(ق 100 ب 38)

مخاطب و طرف مقابل ناصر خسرو شاعران و عالمانی است که در دربار

غزنویان و سلاجقه از علم و شعر و شاعری به عنوان وسیله ای برای کسب دنیا
سود می جویند، ناصر خسرو نه تنها ایشان را از این منش دون همثانه پرهیز می
دهد بلکه به ممدوح ایشان یعنی امیر و حاکم وقت نیز می تازد:

کنون میر پیشم ندارد خطر گر آنکه خطر داشتم پیش میر
ز دین اند پیشم به دنیا درون عزیزان ذلیل و خطیران حقیر
(ق 189 ب 24-25)

حافظ قرآن مدح دهقان نگوید:

چرا خوانم چو فرقان کردم ازبر به جای ختم قرآن مدح دهقان
(ق 48 ب 29)

نکوهش شاعر مداح که برای دریافت قبا و استر در مقابل شاهان کرنش می
کند:

گر توز بهر خدمت رفتن به پیش میران اندر غم قبایی تو از در قفایی
از دوستی دنیا بنده امیر و شاهی وز آرزوی مرکب خمیده چون حنایی
(ق 156 ب 26، 34)

نکوهش غزل پردازی و وصف می و می خوارگی:

هیچ نیابی مرا ز پند و قرآن وز غزل و می به طبع در بشلی
(ق 135 ب 2)

اوج اعتراض ناصر خسرو و برائت جستن او از گفتن شعر مدح آمیز است:
نگ نلری زان که همچون جاهلان نوک قلم بر مدیح شاه یا میری قلم را تر کنی
(ق 217 ب 6)

نیز:

چون بر آهختی ز تن شرم ای پسر یافتی دیبا و اسپ و اوستام
(ق 173 ب 38)

اعتراض ناصر خسرو به سلاجقه غارتگر، نکوهش مستقیم شخص شاه، تقبیح
دجال خراسان که بر جان و مال مردم ایران چنگ انداخته اند، اعتراض به فقیه



نمایان و قاضیان رشوت خوار، تحقیر ژهدفروشان، عالم نماهای می خوار و درباری، تا مردم جاهل عام خراسان که جرمشان پیروی از حاکمان و عالمان گمراه، همه و همه نشان دهنده کامل و اعلائی «ادب اعتراض» در پهنه شعر فارسی است.

پس از ناصرخسرو، سنایی غزنوی (467-529) است که دنباله شعر شرعی را می گیرد و به نوعی به مقابله با شاعران مداح و شعرفروش می پردازد. به این ترتیب «ادب اعتراض» با عنوان «شعر شرعی» با سنایی ادامه پیدا می کند. «شعر شرعی» در این دوره [سبک عراقی] فی الواقع عکس العمل در مقابل شعر مدحی است، از این رو بیشترین حمله متوجه شاعران مداح است پس از ناصرخسرو، سنایی آغازگر این حمله است، در حدیقه آورده است:

عقل از اشعار عار دارد عار عقل را با دروغ و هرزه چه کار
لیک مدح کسی نگفتم من گوهر مدحت تو سفتم من
(ص 708 حدیقه)

شعر ابنای عصر اندر شر هم روان است لیک سوی سقر
شرع و شعر از روان و جان خیزد عشر و خمس از ضیاع و کان خیزد
(ص 714 حدیقه)

شعر من شرح شرع و دین باشد شاعر راست گوی این باشد
(ص 725 حدیقه)

نبوم بهر طمع مدحت گوی این نیابی زمن جز از من جوی
(ص 736 حدیقه)

شاعران معنی گرا [بویژه از سنایی به بعد] به اشعار بزمی بی بند و بار شاعرانی که در تغزل قصاید خود جز به وصف می و مطرب و معشوق به چیز دیگری توجه نداشتند، انتقاد می کردند. ناصرخسرو قبلاً انتقاد از آنان را باب کرده بود. پس از او سنایی، نظامی و خاقانی در انتقاد به این جنبه از شعر شاعران روزگار خود ابیات فراوانی دارند و به شاعرانی که آشکارا به فسق و فجور مباهات می کردند، تاخته اند.

(شفیعی کدکنی، همان: 10)

«سنایی در قصاید خویش، نماینده برجسته شعر اجتماعی و نیز شعر اخلاقی و عرفانی است. در میان قصاید سنایی همه نوع معنی و مضمون می توان یافت، از نقد کار علمای دین و زاهدان ریائی تا نقد صوفیان دکان دار تا بازاریان و ترازوداران دزد تا پادشاهان و وزیران و سپاهیان و همه و همه عناصر جامعه. در این گونه شعرها سنایی بی پرواترین نمونه نقد اجتماعی را عرضه می کند و شجاعت او در این راه تقریباً بی نظیر است». (شمیسا، 1372: 126)

«سنایی شاعری است نگران پیرامون خویش و سخت در ستیزه با ناروایی های اجتماعی و بیداد حُکام و فرمانروایان، و همین نقطه است که شعر او را در ردیف بهترین شعرهای اجتماعی و سیاسی زبان فارسی در می آورد و از این لحاظ می توان او را بزرگترین سراینده «شعر اجتماعی» در تاریخ ادبیات کلاسیک فارسی دانست... تازیانه اعتراض و انتقاد سنایی نخست بر خود او فرود می آید، سپس بر یک یک عناصر جامعه اعم از کسبه و ترازوداران تا صوفیان و علمای دین تا قضات و دولت مردان تا سلاطین و حُکام و در این هجوم، از هیچ چیز باک ندارد» (شمیسا، همان، ص 41-39)، چند نمونه از اشعار انتقادی سنایی:

- در اعتراض به بازاری:

تو ای بازاری مغبون که طفلی را ز بی رحمی دهی دین تا یکی حبه اش ز روی حبله بستانی
ز روی حرص و طراری نیارد وزن در پیشت همه علم خدا آنکه که بنشینی به وزانی
(دیوان قصاید، ص 682)

- اعتراض به اهل روزگار:

ایها الناس روز بی شرمی است نوبت شوخی و کم آزر می است
عادت و رسم روزگار بد است خاصه با آنکه خاصه خرد است
جُز به رندی و جُز به قلاشی خرم و شادمان تو کی باشی
(حدیقه، ص 742)

این شیوه از نقد اجتماعی که به اصطلاح هزل و هجو ناراستی ها و کجروی های اجتماعی است در ذهن و زبان شاعران ادوار بعد نیز تأثیر بسیار داشته و نمونه



های فراوان دارد، حتی شاعرانی چون **انوری** که خود در شمار شاعران مداح و درباری است از این انتقادها دارد:

- در کسادی بازار علم و گرمی بازار مطربان:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی
(دیوان انوری، ج 2: 751)

- در مذمت شاعران شعرفروش:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری تا ز ما مشتى گدا کس را به مردم نشمری
گر مرا از شاعری حاصل همین عارست و بس موجب توبه است و جای آن که دفتر بستری
(دیوان انوری، ج 1: 454)

4- برخی از مضامین برجسته ادب اعتراض در آینه سخن سخنوران پارسی گو
الف- از آنچه در شرح و تحلیل دو شاعر بزرگ پارسی گوی گذشت می توان
دریافت که برجسته ترین مضامین در نمونه های یاد شده به شرح زیر است:

1. سخن (= حکمت) را نباید در مدح نالایق ها بی ارزش کرد (داشتن
ارزش سخن و علم)

فقط از خدا کمک بخواهید نه از حاکمی فقیر و فرومایه. (خداپرستی، توحید)

2. پرهیز از خدمت دونان و ناشایسته ها (استغناى روحانى)

3. پرهیز از سرودن اشعار مدیحه آمیز در مدح ناشایسته ها (عزت نفس)

4. شعر سرودن برای دریافت صله، نادانی است (پرهیز از خواری)

5. فضل و ادب نباید چاکر نیازهای مادی گردد (آزادگی)

6. علم نباید به حيله آمیخته گردد (ادب درس)

7. شاعران خراسان به شعر فروشی افتاده اند (احساس حقارت)

8. طمع دنیا شاعران را در خدمت حاکمان خوار کرده است (دنیا پرستی)

9. من سر به فرمان هیچ شاه و امیر نمی آورم (آزادگی)

10. من طمع به تخت و گاه و رود و جام می هیچ کس ندارم (آزادگی)

11. اکنون هیچ امیری در چشمم بزرگ نیست (اعتماد به نفس)
12. مبنای بزرگی و حقارت افراد در نزد من دین و معیارهای دینی است
(دین مداری)
13. کسی که قرآن می خواند، مدح دهقان نمی گوید (عالم عامل)
14. کسی که برای رسیدن به قبا به امیران نزدیک می شود، درخور قفاست
(علم فروشی)
15. به خاطر طمع به دنیا بنده امیر و شاه شده ای! (فضل فروشی)
16. و در آرزوی رسیدن به اسب و استر چون کمان خمیده ای درحضور
سلاطین (فرومایگی)
17. آن که به پند و قرآن خوگر شده به می و غزل رو نمی کند (عالم
عامل)
18. نوک قلم را بر مدح فلان کس آلوده نکن (استغناء طبع، آگاهی به
ارزش سخن)
19. تن فروشی برای رسیدن به اسب و لگام (اوج فرومایگی و پستی)
20. پرهیز از مدیحه گویی (عزت نفس و اقتدار)
21. شعر شاعران این روزگار در شر و بدی است (شعر گمراهی)
22. شعر و شرع از روان و جان مایه می گیرد (شعر شرعی و دینی)
23. شاعر راست گوی، شاعر شرع است (دین مداری)
24. نقد بازاری در خرید و فروش (کم فروشی)
25. نقد مردم از بی خردی و بی شرمی (انتقاد از عوام)
26. رواج مسخرگی و مطربی (انتقاد از مردم)
27. شهرت یافتن شاعران به گدایی و دریوزگی (انتقاد از شاعران
شعر فروش)

* * *

ب- از مضامین اشعار شاعران پس از سنایی و ناصر خسرو چند نمونه یاد می شود:



28- پرهیز از مدح و مدیحه سرایی

خاقانیا زمدحت شاهان کران طلب تا در میان موج سیاست برون شوی
(دیوان عقاید، صفحه 936)

29- پرهیز از رکون به حکام وقت:

نه از عباسیان خواهم معونت نه بر سلجوقیان دارم تولا
(خاقانی، دیوان قصاید صفحه 25)

• یادآور شریفه «و لاترکنوا إلی الذین ظلموا فتمسکُمُ النَّارُ» (هود / 113)

30- خرسندی از عدم اتکا به حاکمان ناسزاوار، ممدوح شاعر همت عالی

اوست، قناعت به نان و دسترنج خویش و طمع بریدن از لطف سلطان:

شکر ایزد را که درباری نیم بسته هر ناسزاواری نیم
من زکس درد دل کجا بندی نهم نام هر دون را خداوندی نهم
همت عالیم ممدوحم بس است قوت جسم و قوت روحم بس است
نه ز همت میل ممدوحی مرا نه ز ظلمت خلوت روحی مرا
نه هوای لقمه سلطان مرا نه قفای سیلی دربان مرا
(عطار، منطق الطیر، ص 254 - 253)

31- تفاخر به بندگی خداوند و عدم اتکا به حاکمان دنیایی:

من غلام آن که نفروشد وجود جز بدان سلطان با افضال و جود
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم ب 490)

32- قناعت به داشته خود و مباحات به آزادی خویش:

تا کاسه دوغ خویش باشد پیشم والله که زانگبین کس نندیشم
ور بی برگی به مرگ مالد کوشم آزادی را به بندگی نفروشم
(کلیات شمس، رباعی 1202)

33- برای زخارف دنیا زمین بوس کس مباح:

گر آزاده ای بر زمین خُسب و بس مکن بهر قالی زمین بوس کس
(سعدی، بوستان صفحه 303)

34- بی نیازی از بندگی سلطان و خان و نیاز به درگاه سلطان ازلی:

ایا سلطان تر از بنده ز سلطان بی نیازم کن ز خسرو فارغم گردان و از خان بی نیازم کن
امیران همچو گرگان و رعیت گوسپندانشان سگ درگاه خویشم خوان زگرگان بی نیازم کن
(سیف فرغانی، قصاید، صفحه 174)

35- استغناى طبع و سرفرو نیارودن به خواجگان بی وجود

سرفرونارم به جود خواجگان بی وجود با وجود فقر بنگر فرط استغناى من
بر طریق لیس للانسان إلا ما سعی جز در این معنی نکوشد خاطر دانای من
(ابن حسام خوشفی)

36- آزادمندی و قناعت به فقر خویش:

به یک قرص جو تا شب از بامگاه قناعت نمایم چو خورشید و ماه
شکم چون به یک نان توان کرد سیر مکش منت سفره اردشیر
(ابن حسام خوشفی، همان)

36- اتکا به دسترنج خویش و اکراه از دربوزگی

تا می توان ز آبله دست رزق خورد بهر چه خوشه چین ثریا شود کسی
(صائب)

37- بارگاه استغنا و رضا

بیار بده که در بارگاه استغنا چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست
ازین رباط دو در چون ضرورتست رحیل رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست
(حافظ، غزل 25، ب 3 و 4)

38- بندگی حضرت درویشان:

خسروان قبله حاجات جهانند ولی سببش بندگی حضرت درویشان است
(همان غ 49 ب 7)

39- قناعت به سرای خویش و گنج عافیت:

مرو به خانه ارباب بی مروّت دهر که گنج عافیت در سرای خویشان است
(همان غ 50 ب 6)



40- دولت فقر (آزادگی)

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین منست
(همان غ 52، ب 5)

41 - آزادگی:

چو حافظ در قناعت کوش و زدئی دون بگذر که یک جو منت دونان دو صد من زر نمی ارزد
(همان غ 151 ب 7)

با اذعان به این که تحقیق حاضر، استقرائی ناقص است زیرا در این زمینه (ادب اعتراض و منش آزادگی) در شعر شاعران پارسی گوی از آغاز ظهور شعر فارسی تا امروز، کتابها و مقالات می توان نوشت و به جامعه ادب پژوه عرضه کرد، یادداشت ناقص نگارنده مشتی است از خزانه ای پر بها و ارزشمند که هر ادب پژوهش به اندازه وسعت فکر و بضاعت علمی گوهری از آن را به دست خواهد آورد.

- عوامل مهم و موثر در ظهور این نوع (=ژانر) در ادبیات فارسی و به طور اخص در شعر فارسی آن هم در قرون نخستین تولد شعر فارسی، به دو دسته قابل تقسیم است:

الف: عوامل درونی گویندگان:

- تعلیمات دینی و آموزه های مذهبی که روح و روان این شاعران و گویندگان با آن خو کرده بود و ایشان را بر آن می داشت تا التزام عملی به عقاید و باورهای خود داشته باشند و در زمره «یقولون مالاتفعلون» (الصف 2) نباشند.
- روح عدالت طلبی و آرمان گرایی در میان اندیشمندان مسلمان خود از عوامل مهم ظهور این نوع از ادب است. برای مثال گفتار دو شاعر بزرگ که در این تحقیق بنیادگذار ادب اعتراض قلمداد شده اند گواه این ادعاست.

ناصر خسرو و سنایی تقریباً در دورانی نزدیک به هم و در اجتماعی با شرایط مشترک زیسته اند. هر دو به عصر غزنوی و سلجوقی تعلق دارند. هر دو از روی

اعتقاد و ایمان به آموزه های دینی شعر می سرایند و شعر را قالبی برای بیان مواظ و مقاصد اصلاح طلبانه خویش می دانند. ایشان از یک سو جهان را عاری از ظلم و فساد و ناراستی می خواهند و از سوی دیگر در اجتماعی زندگی می کنند که خبری از عدالت، انسانیت و عمل به دستورات دینی از روی اخلاص و صدق نیت نیست. حاکم، محتسب، فقیه، ادیب، شاعر و... عموماً زرق می کنند و ریا می فروشند، ناصر خسرو در انتقاد از عالمان دین می گوید:

منبر عالمان گرفته ستند این گروهی که از در دارند
روز بازار ساخته ست ابلیس وین سفیهانش روی بازارند
بر دروغ و زنا و می خوردن روز و شب همچو زاغ نهارند
(ب 9، 10، 12، ق 228)

در نقد حاکمان سلجوقی و منسوخ شدن زهد و عدالت آورده است:

چون که نکو ننگری جهان چون شد خیر و صلاح از جهان جهان چون شد
زهد و عدالت سفال گشت و حجر جهل و سفه زرّ و دُرّ مکنون شد
ملک سلیمان اگر خراسان بود چون که کنون ملک دیو ملعون شد
چاکر قفچاق شد شریف ز دل حرّه او پیشکار خاتون شد
(ب 1، 7، 18، 23، ق 37)

در اعتراض به صوفی نماها:

فوطه پیوشی تا عامه گفت شاید بود کاین صوفیستی
گرت به فوطه شرفی نوشدی فوطه فروش تو بهشتیستی
(ب 25، 26، ق 115)

ناصر خسرو از نکوهش مردم بی خرد کوچه و بازار، مردم دنیاپرست و سست مذهب، افراد مردم آزار، پیران دنیا پرست، سفلگان، گرانفروشان، می خواران، خدمتگزاران درگاهی (=درباری) فروگذار نیست، آوردن همه شواهد از ابیات دیوان حجم مقاله را افزون می کند.

سنایی در اندک زمانی پس از این اوضاع و احوال ایران بویژه در خراسان



همچون ناصر خسرو زبان به انتقاد از همان گروه ها و طبقات اجتماع می گشاید و به یکباره از هر چه مسلمان و مسلمانی است در آن روزگار روی گردان می شود و فریاد و اسلاما سر می دهد که:

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی از این آیین بی دینان پشیمانی پشیمانی
 مسلمانی کون اسمی است بر عرفی و عاداتی دریغا کومسلمانی دریغا کو مسلمانی
 فرو شد آفتاب دین برآمد روز بی دینان کنجا شد درد بودردا و آن اسلام سلمانی
 جهان یکسر همه پر دیو و پر غولند و امت را که یاری کرد جز اسلام و جز سنت نگهبانی
 (ب 4-1، ص 678)

سنایی همچون ناصر خسرو اصلاح جهان را در گرو پیروی از اسلام و سنت [نبوی] می داند، او نیز با دیدن کردار حاکمان سلجوقی و علمای درباری زبان به شکایت و اعتراض گشوده و اجتماع ایران آن روزگار را عاری از این بی عدالتی آرزو کرده است. به مردم سخندان دانا می گوید:

تو ای مرد سخن پیشه بهر دام مثنی دون ز دین حق بماندستی به نیروی سخندانی
 (ب 5، ص 679)

به ظالمان گفته است:

نواي ظالم سگی می کن که چون این پوست بشکافند در آن عالم سگی خیزی نه کھفی بلکه کھدانی
 (ب 9- ص 681)

به سلطان می گوید:

نواي سلطان که سلطانت خشم و آرزو بر تو سوی سلطان سلطانان نداری اسم سلطانی
 (ب 5- ص 680)

به دهقان گفته است:

بدین ده روزه دهقانی مشو غره که ناگهان چو این پیمانہ پر گردد نه ده ماند نه دهقانی
 (ب 7، ص 680)

ب: عوامل بیرونی

متأسفانه در عصری که سنایی می زیسته اوضاع و احوال اجتماع ایران بویژه

خراسان بدتر و آشفته تر از عصر ناصرخسرو بوده است، به همین سبب انتقادات و اعتراضات سنایی شاید گزنده تر و تلخ تر است. اما به هر حال شرایط سیاسی حاکم جایی برای امید و امیدواری در ذهن و زبان این گویندگان اصلاح طلب خیرخواه نگذاشته است.

با گذشت زمان در اواخر سلجوقی با هجوم مغولان اوضاع ایران دیگرگونه گشت به طوری که نه از تاک نشانی ماند نه از تاک نشان. امید امیدواران به کلی نابود شد و سبک شعر از قالب قصاید انتقادی بیرون گرای سنایی و ناصرخسرو به غزلیات صوفیانه و زهد آمیز درون گرای عطار و عراقی و مولوی تغییر مسیر داد. عطار مفتخر بود که:

نه طعام هیچ ظالم خورده ام نه کتابی را تخلص کرده ام
(منطق الطیر، ص 253)

مولانا هم آنقدر به درون گراییده که هشدار می دهد:

ور بی برگی به مرگ مالد گوشم آزادی را به بندگی نفروشم
(کلیات شمس، رباعی 1202)

اوضاع در عصر سعدی تغییر چندانی نکرده است، اما خلُق و خوی فردی سعدی نیز در طرز ادب اعتراض موثر است، او از در موعظه و زهد و نصیحت به این عرصه گام نهاد:

گر آزاده ای بر زمین خُسب و بس نکن بهر قالی زمین بوس کس
(بوستان، ص 303)

عصر حافظ، عصر غلبه اعقاب مغول، یعنی تیموریان در ایران بویژه در جنوب غرب یعنی فارس است، حافظ رندانه و با بهره گیری از صنعت ایهام و دوگانه گویی وارد عرصه ادب اعتراض شده است:

احوال شیخ و قاضی و شُرب الیهودشان کردم سوال صبحدم از پیر می فروش
گفتا نگفتنی است سخن گرچه محرّمی درکش زبان و پرده بیانداز و می بنوش
(ب 3، 4؛ غ 285)



حافظ از رفتار ظالمانه و ریاکارانه امیر مبارزالدین سخت آزرده است؛ وی از ماهیت مزورانه حکام زمان و صوفیان و عالمان وابسته بدرستی با خبر است و می داند که واعظان و متولیان رسمی دین و صاحبان خرقه و دستار و اصحاب مدرسه همراه و همگام با سلطان و ستمگران محلی اند، از سویی حافظ روشنفکری است آزاده و منزله طلب و خیرخواه و آرمان گرا، لذا تاب تحمل این ناراستی ها را نمی آورد و فریاد اعتراض برمی دارد و بر سر آنان بانگ نفرت سر می دهد:

- انتقاد از خرقه پوشان ریاکار:

خدا زان خرقه بیزار است صدبار که صد بت باشدش در آستینی
(ب 3، غ 483)

- ناامیدی از بهبود اوضاع زمانه:

نمی بینم نشاط عیش در کس نه درمان دلی نه درد دینی
(ب 6، غ 483)

- انتقاد از نامسلمانی اهل زمانه:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پی امروز بود فردایی
(ب 10، غ 490)

- زاهد ستیزی:

شرمان باد ز پشمینه آلوده خویش گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم
(ب 8، غ 373)

- طرد مدح درباری:

حافظ آب رخ خود بر در هر سقله مریز حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم
(ب 12، غ 373)

زاویه انحرافات اجتماعی از مدار اسلام و عدالت در عهد حافظ و عبید زاکانی به قدری است که ایشان امید هیچ اصلاح و بهبودی از جانب مردم نمی دارند، فقط ملتسمانه از قاضی حاجات - پروردگار منان - امید کمک و یاری دارند. متأسفانه این اوضاع همچون رودی در بستر اصلی با شرایطی یکسان و در جوانب با تغییراتی جزئی تا قرون بعد و ادوار

نزدیک به عصر ما ادامه می یابد و همین مسأله شاعران و گویندگان هر زمان و دوره را که روحیه ای اصلاح طلبانه و آرمان خواه دارند، وا می دارد تا از نعمت سخن و شعر در مسیر انتقاد از بی عدالتی سود جویند و از سویی خیر خواهی و عدالت را بستایند.

اکنون نتایج مترتب بر این پژوهش را به اختصار این گونه می توان بیان کرد:

الف - عوامل درونی شاعران:

- خداپرستی و ایمان به یگانگی خداوند.
 - آرمان گرایی عامل مهمی در گرایش به این نوع از ادب بوده است.
 - عدالت و ظلم ستیزی شاعران در هر عصر.
 - پای بندی به اصول دینی و اوامر و نواهی مذهبی به ویژه در شاعرانی چون ناصر خسرو و سنایی و مولانا، ابن خُسام، سیف فرغانی.
- از جمله عوامل مهم گرایش به این نوع از سخنوری است.
- لذت بهره برداری از نعمت سخن و سخنندانی در اصلاح اجتماعی (ارشاد، وعظ).

ب - عوامل بیرونی:

- احساس تکلیف برای اصلاح ناراستی های اجتماعی با شمشیر سخن و شعر.
- انتقاد از ستم حاکمان جور.
- تنفر از گناه و ابزار لُهو و لعب و مجالس گناه.
- اعتراض به ریاکاری عالمان دروغین که می گویند ولی عمل نمی کنند.
- نقد قانون شکنی و سوء استفاده زورمداران از قدرت.
- انتقاد از اختناق سیاستمداران و دشمنان آزادی بویژه آزادی بیان و اندیشه به طور عمده در میان نوپردازان.
- انتقاد از بی عدالتی در پایمال کردن حقوق انسانی و اندکی اعتراض به تبعیضات اقتصادی و مسائل رفاهی.

فهرست منابع

- انوری، 1364، دیوان اشعار، تصحیح سید جعفر شهیدی، چ دوم، علمی و فرهنگی، تهران.
- پشت دار، علی محمد، 1385، ناصر خسرو و ادب اعتراض، چ اول، نشر فرهنگ صبا، تهران.
- پورممتاز، علیرضا، 1372، فرهنگ جامع چاپ و نشر، چ اول، مؤسسه نمایشگاه های فرهنگی، تهران.
- حافظ خواجه شمس الدین، بی تا، دیوان، تصحیح غنی، قزوینی، زوار، تهران.
- حلبی، علی اصغر، 1360، مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، چ اول، بیک ترجمه و نشر، تهران.
- خاقانی، افضل الدین، دیوان به تصحیح ضیاءالدین سجادی، زوار، تهران، بی تا.
- سعیدی، بوستان، 1363، تصحیح محمد خزائلی، چ پنجم، جاویدان، تهران.
- سنایی، مجدودابن آدم، 1359، حدیقه، تصحیح مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران.
- _____، بی تا، دیوان قصاید، تصحیح مدرس رضوی، کتابخانه سنایی، تهران.
- شریعتی، علی، 1379، هنر، مجموعه آثار، چ هشتم، حسینیه ارشاد، تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، 1380، تازیانه های سلوک، چ سوم، آگاه، تهران.
- _____، 1376، آیینیه ای برای صداها، چ اول، سخن، تهران.
- شمیسا، سیروس، 1372، سبک شناسی نظم، چ اول، دانشگاه پیام نور، تهران.
- شهیدی، سید جعفر، 1365، زندگانی فاطمه زهرا (س)، چ ششم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- صفا، ذبیح الله، 1356، تاریخ ادبیات ایران، چ چهارم، چ اول، دانشگاه تهران، تهران.
- عطار، فریدالدین، 1348، منطق الطیر، تصحیح سید صادق گوهرین، چ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران.
- فرغانی، سیف، 1364، دیوان اشعار، تصحیح ذبیح الله صفا، چ اول، فردوس، تهران.
- قبادیانی، ناصر خسرو، 1365، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه تهران، تهران.
- کلیات شمس، تبریزی، 1384، تصحیح و مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، چ چهارم، نشر ثالث، تهران.